

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا خَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» (نحل، ۱۱۶) «و به آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویند: «این حلال است و این حرام.» تا بر خدا افتزایی دروغین بزنید. به راستی کسانی که بر خدا افتزای دروغ می‌بندند (خود و دیگران را) رستگار نمی‌کنند.»

«... فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (أنعام، ۱۴۴) «... پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی، مردم را گمراه کند؟...»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «... مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَهُ» [لَعْنَهُ] مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ ...» «وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۹۰، ح ۳۳۵۶۸ - بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۲۷، ح ۳» «... هر کس که قرآن را با رأی خود تفسیر کند، قطعاً بر خدا دروغ بسته است و هر که از روی نادانی به مردم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین لعنتش کنند و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی، پایان راهش آتش است.»

با سلام خدمت برادران و خواهران ایمانی، «متن - سؤال» اخیر (۱ / ۳ / ۱۳۹۷) از سوی جناب آقای چراتیان و دوستانش مطالعه شد، و این نوشته در پاسخ به ایشان مرقوم گردیده است. این حقیر پس از مطالعه نامه اخیر ایشان متوجه شدم که ایشان خواهناخواه دارند بر سخنان پیشین ما صحه می‌گذارند، هر چند که در کلام مدعی چیز دیگری بودند، اما در عمل همان را انجام می‌دهند که پیش بینی می‌شد^۱. (پاسخ‌ها از صفحه ۷ تا آخر فایل تایپ شده، کسانی که فرصت کمی دارند می‌توانند از مقدمه صرف نظر کرده و مستقیماً به صفحه ۷ مراجعه نمایند، ضمن آن که باید توجه بنمایید گاهی عبارات جناب آقای چراتیان «نقل به مضمون» است)

پس از مطالعه «متن - سؤال» اخیر، در ابتدا گمان می‌کردیم که این عزیزان به عمد نسبت به استدلالها و پاسخهای ما کج‌اندیشی کرده و کلاممان - که فارسی است - را بد معنا می‌کنند؛ اما اخیراً با مطالعه جوابیه‌ای که جناب آقای چراتیان به آیه الله مکارم شیرازی و حجة الاسلام دکتر گرجی داشته‌اند، فهمیدیم که شاید در بعضی موارد واقعا مطلبی واضح را متوجه نشده باشند، هر چند که هنوز در بسیاری موارد این احتمال را منتفی می‌دانیم.

جناب آقای چراتیان در تحلیل روایات مربوطه در صفحه ۶ نامه خود نوشته‌اند: «به نظر اینجانب به قرینه «لَا يَشْرَبُ حَتَّى يَزُورَ» و «بِقَدْرِ مَا تَزُورُ بِهِ نَفُوسُهُمْ» که نهی از سیراب شدن است...» ایشان دو عبارتی که در معنا - به روشنی - تفاوت دارند را یکی فرض کرده‌اند. عبارت اولی در روایت عمار است که می‌فرماید «(به اندازه‌ای بنوشد که جانش حفظ

۱- اینکه پرسشگران به دنبال تعنت در پرسش و اثبات بی‌سوادی نویسنده مقاله «حجاب در اسلام» هستند همانطور که در پاسخ به نامه چهارم نوشته بودیم: «... یکی از پرسشگران فرموده اند: «ما خودمان جواب این سؤالات را بلد هستیم و فقط این سؤالات را می‌پرسیم که نویسنده مبانی‌اش را بگوید و ما بی‌سوادی او را ثابت کنیم!» در حالی که دیگری نیز فرموده است: «وقتی ما جواب این مقاله را بدیم آنچنان نویسندگان مقاله مفتضح می‌شوند که از خجالت نمی‌توانند سرشان را بالا بگیرند!!» و چه بسا بیشتر به فکر اثبات خویشند همانطور که در پایان نامه اخیرشان به لفظ آورده‌اند که «إن شاء الله... بیروان حقیقی فقه مظلوم قرآنی را بهتر خواهید شناخت.»

شود و) به اندازه‌ای ننوشد که سیراب شود» و عبارت دومی در روایت مفضل است که می‌فرماید «به اندازه‌ای که جانشان سیراب شود بنوشند (نه بیشتر)». مشخصاً تنها عبارت اول نهی از سیراب شدن است و نه عبارت دوم. اما ایشان گمان کرده‌اند که هر دو «نهی از سیراب شدن» است و بر مبنای این خطای فاحش در فهم روایت، نتیجه‌گیری اشتباهی نیز نموده و در صفحه ۷ فرموده‌اند: «حمل روایت مفضل به حکم روزه‌تمرینی برای صغار نیز ادعایی بیش نیست و با دقت در متن روایت، بطلان این مطلب برای **اهل فن** به وضوح روشن است»!! (اصل جوابیه ایشان، در سایت البلاغ موجود است).

بیان پاره‌ای از حقایق، جهت آگاهی خوانندگان ضروری می‌نماید، چرا که با توجه به آیه «اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا» قاعدتا باید پیروان فقه قرآنی، به راحتی بتوانند با هم متحد شده و بسیاری از اختلافاتی که بین باقی مکاتب فقهی است بر مبنای قرآن برطرف نمایند؛ لذا معرفی بعضی از عوامل اختلافات لازم می‌باشد تا روشن شود اشکال از قرآن و فقه قرآنی نیست.

متأسفانه عامل و صحنه گردان اصلی اختلافات در جریان قرآنی دوست نزدیک جناب آقای چراتیان می‌باشد که از جمله نویسندگان این «متن - سوال»، نیز هستند، البته بدون ذکر نام. ایشان که در بسیاری موارد منشأ کج‌اندیشی‌ها و در نتیجه اختلافات بوده‌اند، جناب آقای محسن نورانی هستند. وی که در زمان حیات آیت الله صادقی رحمته کتب آن مرحوم را تصحیح می‌نمودند، بعد از وفاتشان نیز برای خود حق تصحیح کتب آیت الله صادقی رحمته را کما کان قائل هستند. و دلیل آن که ایشان را عامل اصلی اختلافات می‌دانیم با نقل قولی از یکی از دوستان که مدتی طولانی با ایشان همکاری نزدیک داشته‌اند روشن می‌شود:

از آنجا که آیت الله صادقی رحمته تهرانی در اواخر عمر به دلیل بیماری، کهولت سن و بی‌حالی زیاد قدرت نگارش نداشتند بسیاری از آثاری که در اواخر عمر آن عالم بزرگ به نام آن مرحوم صادر می‌شد، نوشته‌های جناب آقای نورانی بود و خطاهایی که در آنها دیده می‌شود و بعضاً آبروی علمی ۷۰ ساله آن عالم کبیر را خدشه‌دار کرده است از خطاهای فاحشی بوده که ایشان به دلیل کج‌فهمی و عدم امانت مرتکب می‌شدند. بله شاید ایشان به واقع برخی آثار آن مرحوم را ویراستاری کرده‌باشد و خطاهای لفظی و ادبی را تصحیح نموده باشد اما اینگونه خطاها که ایشان به اصلاح آنها افتخار می‌کند و بعضاً و اینجا قصد دارم یک نمونه کوچک را عرض کنم تا مشتکی باشد نمونه خروار:

* همانطور که در ترجمان وحی ذکر گردیده، ترجمه آیت الله صادقی تهرانی رحمته ماحصل تصحیح ترجمه مرحوم فولادوند است. جناب آقای دکتر خرمشاهی، نقدی بر «ترجمان وحی» نوشتند و چاپ کردند و آیت الله صادقی رحمته در دفاع از ترجمه خویش جوابیه‌ای را تنظیم کردند اما این جوابیه به دست آقای نورانی تغییرات اساسی کرده و سپس منتشر شد. من جمله این نقد دکتر خرمشاهی که: «آیه «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا» (بقره، ۷۳) به عکس مقصود ترجمه شده و سببیت «باء» لحاظ نشده است!».

خوب نقد جناب خرمشاهی هم درست و هم نادرست است. نادرست؛ چون «باء» سببیت نیست بلکه باء استعانت است. از طرفی نقد ایشان درست است، چون در «ترجمان وحی» اشتباه لفظی رخ داده و آمده: «(جسد) آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزیند (تا زنده شود)»، یعنی به جای «با» نوشته شده «به». و چه بسا خطای تایپیست بوده باشد چرا که در چند جای دیگر قرآن، مانند همین باء استعمال شده و همه جا «با»

ترجمه شده. مثلاً در داستان حضرت موسی عليه السلام آمده: «اضرب بعصاك البحر» یا «اضرب بعصاك الحجر»، که خود آیت الله صادقی رحمته الله ترجمه فرموده‌اند: «با عصای خود بر (این) دریا بزن»، «با عصایت (بر آن) تخته سنگ بزن». اما جناب آقای نورانی برای اینکه عبارت صحیح «باء برای سببیت نیست» را تفصیل و توضیح بدهد؛ دلائلی ذکر نموده که باعث می‌گردد آبروی آن عالم بزرگ به طور غیر قابل جبرانی نزد کسی که نمی‌داند این عبارات برای جناب آقای نورانی است و نه آن مرحوم، خدشه‌دار شود.

در ادامه متن جناب آقای نورانی که همه گمان می‌کنند از فقیه قرآنی است را در چهار بخش ذکر می‌کنیم: متن آقای نورانی: «وَأولاً: چون فعل «ضرب» تنها یک مفعول دارد، پس «باء» برای تعدیه است و هرگز جز معنای لفظ «باء» معنای دیگری نخواهد داشت؛ بنا بر این معنای آیه این است: «پس گفتیم آن [مقتول] را به بخشی از [جسم] آن [گاو ذبح شده] بزیند (بمالید)».

اشکال: هیچ رابطه منطقی بین یک مفعولی بودن فعلی، و منع معنای سببیت، یا لزوم معنای تعدیه، برای حرف باء نیست. علاوه بر آن، عبارت «و هرگز جز معنای لفظ «باء» معنای دیگری نخواهد داشت» مصادره به مطلوب است چرا که اصل بحث بر سر این است که معنای «باء» چیست. شاید هم تصورشان این است که معنای حقیقی لفظ «باء»، یا معنای «باء» تعدیه، همان لفظ «به» در فارسی است!! در این صورت ایشان باید عبارت «قد ذهب زید بخاله» را اینطور معنا کند: «زید به دایی‌اش رفته است»، در حالی که ترجمه صحیح این است: «زید دایی‌اش را برده است».

متن آقای نورانی: «ثانیاً: اگر برای «باء» در اینجا معنای سببیت را لحاظ کنیم، آیه بی‌معنی می‌شود؛ به این صورت که: «... آن [مقتول] را به سبب بخشی از [جسم] گاو بزیند!! سؤال این است که مرده را به سبب جسم گاو به کجا بزیند؟! معلوم نیست!»

اشکال: درست است که معنا اشکال پیدا می‌کند اما سؤال شما نیز بی‌معناست. مگر فعل «ضرب» در معنایش محتاج به مکان است؟ مانند اینکه گفته شود: «ذهب زید» بی‌معناست چون معلوم نیست زید به کجا رفته؟! آیا اگر گفته شود: «اضربوه بذنبه» اشکالی دارد؟ ترجمه: «او را به سبب (به خاطر) گناهِش بزیند». آیا قرار است زید را به جای خاصی بزینیم؟!

متن آقای نورانی: «ثالثاً: بر فرض معنادار بودن سببیت «باء»، دو مشکل عقل‌سوز پیش می‌آید: ۱- مگر سبب جسم گاو، جرم دارد؟! ۲- اگر بر فرض محال سبب جسم گاو دیدنی باشد باز هم محلّ زدن مشخص نیست! آیا باید مقتول را به کلّ سبب زد یا به بعض سبب!!»

در اینجا فقط از عاقلان به خاطر اهانت صورت گرفته در این متن به عقول ایشان عذر خواهی می‌کنیم و بیش از این چیزی نمی‌گوییم.

متن آقای نورانی: «رابعاً: لحاظ سببیت «باء» کاری شرک‌آلود و بر خلاف اصل توحید است؛ زیرا گاو مذبح سبب زنده شدن مقتول نیست. گاو علامتی ظاهری است و تنها خدای سبحان می‌تواند با اذن و ارادة لایزال خود، مرده را زنده کند. چنانکه پس از مالیدن بدن مقتول به بخشی از جسم گاو، آن شخص به ارادة الهی زنده شد».

اشکال: بسیار عجیب است که جار و مجرور (بعضها) متعلق به فعل «ضرب» است اما ایشان آن را به فعل «یحیی» که در جمله بعد است نسبت می‌دهد. پس هیچ شرکی نیست اگر هم بر فرض معنای سببیت لحاظ شود، این سببیت در ضرب است و ضرب هم فعل مردم است نه فعل خدای متعال، تا در آن شرک معنا بیابد.

* جناب آقای نورانی مع الاسف ملتزم به امانت در نقل نیز نبودند. به خاطر دارم که یک بزرگواری به نام آقای «امیرحسین مطلق» مقاله‌ای راجع به تفسیر الفرقان نوشته بودند با عنوان «روش تفسیری آیت الله صادقی در تفسیر الفرقان» و ایشان از آیت الله معرفت از کتاب «التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، ج ۲» درباره تفسیر الفرقان این مطلب را نقل نمودند: «هو تفسیر جامع شامل، اتخذ منهج تفسیر القرآن بالقرآن حسب الامکان، و هو تحلیلی تربوی اجتماعی، مع الاستناد إلى أحادیث یراها صحیحة و اخرى ملائمة مع ظواهر القرآن، ولذا احترز عن الاسرائیلیات بشکل قاطع، و کذا عن الاحادیث الموضوعة والضعیفة».

ترجمه: «آن تفسیری جامع و کامل است که در حد امکان روش تفسیر قرآن به قرآن را پیش گرفته، و آن (تفسیر) تحلیلی، تربیتی، اجتماعی و همراه با استناد به احادیثی که آنها را صحیح و یا موافق با ظواهر قرآن دانسته، می‌باشد. به همین دلیل از اسرائیلیات (روایات تحریفی یهودی) و همچنین روایات جعلی و ضعیف، قاطعانه پرهیز نموده است».

آقای مطلق عبارت را به شکل صحیح و کامل (بدون ترجمه) ذکر کرده بودند اما جناب آقای نورانی به ایشان گفت که اجازه بدهید بنده متن مقاله شما را ویرایش کنم و سپس - در حین ویرایش - کلمه «یراها» را از جمله فوق حذف نمودند، که تأثیر به سزایی در معنا دارد، با این توجیه که ما باید از آیت الله صادقی دفاع کنیم و فقه قرآنی مظلوم است و برخی کارها اضطرارا باید انجام شود!!! این مقاله اکنون در سایت «البلاغ» موجود است که کلمه «یراها» در آن نیست. ترجمه عبارت بدون کلمه «یراها» اینگونه می‌شود که «... با استناد به احادیثی صحیح و موافق با قرآن، می‌باشد. به همین دلیل...».

* حال شاید این نوع برخوردی که ایشان با مقاله «حجاب در اسلام» و نویسندگان آن دارد از همین دست دفاع‌ها باشد. که قصد دارند هرچند می‌دانند کلام ما صحیح است اما برای دفاعی خیالی از جریان قرآنی، اقدام به تخریب نمایند لکن حق هرگز تا ابد مخفی نمی‌ماند اگر اینگونه دفاع کردن صحیح بود امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می‌داد و نمی‌فرمود: «انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اؤدکم و لکنی لا اری اصلاحکم بإفساد نفسی»: «می‌دانم چه چیزی شما را اصلاح و کجی‌تان را راست می‌نماید؛ اما اصلاح کردن شما را با تباه کردن خودم جایز نمی‌دانم» حال اگر ایشان می‌خواهند با تباه کردن ایمان و نفس خودشان، از راه قرآنی دفاع کنند؛ هیئات که چنین چیزی ممکن شود. و چنین رفتاری جز خسران و ضربه زدن به قرآن و اهل قرآن، و کج کردن راه قرآنی نتیجه دیگری ندارد.

حق آن است که اگر دیدیم در جایی فقیه بزرگ قرآنی (علیه السلام) به هر دلیلی حکمی از احکام قرآنی را بیان نکرده است، بدون مصلحت اندیشی و ترس از عاقبت جریان قرآنی، راه فقیه قرآنی را برویم و حکم قرآن را با صراحت بیان کنیم نه آنکه - معاذ الله - با هر ابزاری بخواهیم در برابر آن بایستیم با این توجیه که ما باید از آبروی فقیه

قرآنی دفاع کنیم! ممکن است کافری فاسق، به آیه‌ای از قرآن استدلال کند، اگر استدلال او صحیح‌تر از استدلال فقیه قرآنی علیه السلام و جمیع فقها باشد، باید حکم قرآن قبول؛ و قول جمیع فقها رد شود.

* همانطور که عزیزان ملاحظه نمودند؛ خطاهایی که ذکر شد، از آن دست اشتباهاتی نیست که از یک عالم سر بزند و اگر کسی در یک جایگاه علمی بلندی مانند فقاقت و مرجعیت چنین خطاهایی مرتکب شود؛ کافی است که گفته‌شود نه تنها اعلم نیست بلکه حتی عالم (به معنای عرفی) هم نیست. اما متأسفانه جناب آقای نورانی، به خاطر ادعاهای فراوانی که دارند و شأن و جایگاه خود را نمی‌شناسند - «وکفی بالمرء جهلاً أن لا يعرف قدره» - باعث شده‌اند که چنین مطالبی در آثار آن فقیه بزرگ داخل شود در حالی که ایشان در کهولت سن و بیماری بودند و الحق والانصاف نمی‌توانستند نظارت وافی و شافی نسبت به کارهای وی داشته باشند، و این را همه و حتی خود جناب چراتیان هم به خوبی می‌دانند. خوب اینها مسائلی است که جای تأمل دارد، و شخص بینا باید اطراف خودش را بنگرد.

به خاطر دارم که شروع افتراق جدی ما با آقای نورانی بر سر بحثی اختلافی در ولایت اهل بیت علیهم السلام بود که متأسفانه ایشان اطاعت مطلق از اهل بیت در موضوعات را قبول نداشتند.

بحث این بود که آری؛ در فضای تعلیم و تعلم، اگر امام معصوم علیه السلام حکمی را مطرح کنند ما وظیفه داریم دلیل قرآنی آن را از ایشان بخواهیم تا یاد بگیریم. اما در میدان عمل و اجرا در جایی که فرمانی از سوی امام صادر می‌شود دیگر حق چون و چرا نداریم و باید اطاعت محض نماییم، هر چند گمان کنیم آن دستور خلاف قرآن است چون اینجا بحث موضوعات است و موضوعات وجوه بی‌شمار دارند و باید در موضوعات متزاحم، اهم و مهم کرد، که به راحتی ممکن است علم ما به آن نرسد ولی امام معصوم علیه السلام وجهی را می‌داند که ما نمی‌دانیم، لذا دستور امام باید بی چون و چرا اطاعت شود، و اگر امام معصوم علیه السلام به عنوان مثال، به من امر فرماید که این نوشیدنی را بنوش در حالی که می‌دانم خمر است، باید اطاعت کنم. اما ایشان به این مطلب معتقد نبود اینجا نقطه جدایی ما از ایشان شد.

و مثال قرآنی آن همان ماجرای ذبح حضرت اسماعیل به دست حضرت ابراهیم علیه السلام است، آیا قتل نفس، آن هم نفسی که از اولیاء الله است، از اکبر کبائر نیست؟! پذیرش حضرت اسماعیل علیه السلام نسبت به این مسأله، الگوی عملی ما برای اطاعت محض در برابر معصوم است.

علاوه بر آنکه وی در جایی که حدود ۱۰ نفر حضور داشتند، یکی از کسانی که با شخص ایشان تخاصم داشت را «بدتر از خلیفه ثانی» دانستند و بر آن تأکید کردند گویی ایشان محور عالم، و ملاک حق هستند که دشمنترین فرد نسبت به ایشان، بدترین عند الله هم هست! پناه بر خدا از این انحرافات. إن شاء الله که ایشان از این موارد توبه کرده باشند.

خوب این انحرافات عقیدتی و عملی باید اطرافیان ایشان را به فکر بیندازد که چه خبر است نکند در پس این چهره حق به جانب، فقط «دعوت به خود» باشد. شاید شما (حاج آقای چراتیان عزیز) به علت دوستی طولانی با ایشان و محبتی که بین شماست نتوانید به این راحتی این مطلب را ببینید و از ایشان فاصله بگیرید، کما آنکه

در ابتدا بنده هم نمی‌توانستم و خدا لطف کرد و هدایت فرمود، اما حداقل در دین خودتان نسبت به ایشان احتیاط کنید و با طناب ایشان در چاه ویل نروید و به ایشان اعتماد نکنید و تا چیزی برای شخص خودتان یقین نشده گام برندارید. به خصوص آنکه موضوع این بحث، حکمی از احکام الله در قرآن است و ایستادن در مقابل حکم قرآن، می‌تواند بسیار خسارت بار باشد، و دوستانه عرض می‌کنم مبادا مصداق این آیه شریفه شوید: «یا وِیْلَتی لَیْتَنی لَم أَتَّخِذْ قُلَانًا حَلِیْلًا». والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین.

در «متن - سؤال» اخیر که جناب آقای نورانی، با آنکه نامشان در مقاله ذکر نشده اما، نقش کلیدی در نگارش آن داشته‌اند، اسلوب جدیدی به کار رفته، که ما را از سکوت محض در مقابل آن بازداشت. نویسندگان در متن اخیر، از طرفی خواسته‌اند بگویند که جواب داریم، و مثلاً به گوشه‌هایی از جوابشان اشاره نموده‌اند، و از طرفی دیگر نویسنده مقاله «حجاب در اسلام» را به سخره گرفته و از سویی دیگر با پرسیدن سوالاتی که پاسخشان واضح است و یا سوالات فراوان و بی‌ربط، سعی دارند خواننده را از پیگیری بحث خسته و منصرف کنند. و در ضمن این اعمال، با ذکر روایات و آیاتی در مقام تهدید و تخریب برآمده و اذهان و قلوب حق‌جویان را نسبت به حقیقت بحث مکدر و مشوش نموده‌اند؛ که مصداق «کلمة حقّ یراد بها الباطل» است. آیا ایشان علم غیب داشتند که ما استدلالی در مقابل استدلالات ایشان نداریم و در نهایت فتوای ایشان ثابت می‌گردد؟ و گر نه، پس چرا صبر نکردند تا بحث به انتها برسد و آنگاه آیات افتراء را ذکر نمایند؟

در نهایت، با توجه به اینکه برخی سوالات نسبت به حیّیت و حرمت ابدای زینت در مقابل «عمو، دایی و داماد» به طور واضح بی‌ربط - یا بی‌تأثیر در نتیجه - هستند و اینکه به اقتضای استدلالی بودن بحث، مخاطب ما، انسانهای فرهیخته و عاقلند، لذا لزومی به اتلاف وقت و پاسخ به تمام سوالات نیست و در ادامه پاسخ بنده عمدتاً ناظر به عبارات استدلالی و برخی سوالات خواهد بود، و سعی می‌نمایم آن را به صورت کوتاه بنویسم تا خواننده - ان شاء الله - از پیگیری حق خسته و منصرف نشود.

تذکر: لازم است متذکر شویم که اساس استدلالات ما بر مبنای قرآن بوده و اگر کسی قرآن را علم بداند، سخن ما را بر مبنای علم می‌داند، و اگر کسی قرآن را افتراء به خدای متعال نداند، سخن ما را هم افتراء به خدای متعال نمی‌داند. همانطور که آیت الله صادقی رحمته الله علیه معتقد بودند: «سنت، نیازمند به قرآن است چون اگر قرآنی نبود سنتی هم وجود نداشت اما عکس آن، مورد تأیید قرآن نیست... قرآن در بُعد بیان و تفسیر حقایق درونی‌اش خودکفا است و نیازی به عوامل برون‌نی دارد». (نقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر).

و ایشان در همان کتاب گویندگان این عبارات را در اشتباه می‌دانند: «قرآن را نمی‌شود فهمید مگر با کمک روایات، قرآن را نمی‌شود فهمید مگر با پیش‌فرض‌های برون‌نی، تهمت ظنی‌الدلالة بودن، صامت، بودن و...».

در سوال ۳۷ از «متن - سؤال» فرموده‌اند که «عبارت الذین حرّم نکاحهن علیهم، مستلزم ورود محصنات و اخت الزوجه می‌شود، از عبارت خودت دفاع کن!». پاسخ: نیازی به دفاع نیست، زیرا کلام شما صحیح است، و می‌توان آن را با اضافه کردن قیدی مانند «دوماً یا مؤبداً» تصحیح نمود، یا با عبارتی مانند «ذوی محرم» جایگزین کرد. به هر حال عبارتی خلاصه‌تر و جامع موارد مد نظر شما وجود دارد.

فرموده‌اند: «شما برای اینکه ثابت کنید بین حرمت ازدواج و حلیت ابداء زینت ارتباطی نیست و در نتیجه ابداء زینت زن را برای عمو، دایی و داماد رد کنید، نوشتید: «خود آیت الله صادقی در تفسیر البلاغ استناد به آن که زنان پیامبر در عین حرمت ازدواج دارای حلیت ابداء زینت نیستند این ارتباط را منتفی دانسته اند. ... با این جواب چیزی ثابت یا رد نمی‌شود؛ زیرا شما در بخشی از پاسخ سؤالات اینجانب، چنین نوشتید: «... ما به دنبال یافتن وظیفه تمام زنان مومن زنده در عالم اسلام هستیم که زنان پیامبر صلوات الله علیه و آله بین آنان نیستند تا لازم باشد وظیفه ایشان را نیز به دست آوریم.»

پاسخ: سخن بنده ناظر به نسخ یا عدم نسخ حکم «التابعین غیر اولی الاربة» بود، چون این مورد، فایده‌ای به بحث «حرمت ابداء زینت نزد عمو و دایی و داماد» نمی‌رساند. آیا ندیدید که باقی سوالات در مورد همسران پیامبر ﷺ - چون فایده و ارتباط به بحث داشت - پاسخ دادم؟! در مورد عدم تلازم بین حرمت ابدی ازدواج و حلیت ابدای زینت، نیز بررسی همسران پیامبر ﷺ فایده دارد، و عدم تلازم را می‌فهماند.

در سوال ۴۲، فرموده‌اند «چطور اعمام خلاصه بنی اخوان است». بنده عرض نکردم این خلاصه آن می‌باشد، بلکه عرض نمودم اگر بنابر خلاصه گویی بوده و آنقدر خلاصه گویی مهم بود که بعضی از نسبتها - در عین اخلاص به دلالت کلام - حذف شود، از کلمه اعمام به جای بنی اخوان استفاده می‌شد تا خلاصه‌تر و به هدف نهایی نزدیکتر باشد. و نگفتیم این نوع خلاصه گویی مخلّ کلام نیست. و عجیب است که شما خیلی اوقات پاسخ نقضی را اعتقاد فرض می‌کنید، لطفاً کمی دقت نمایید. آیا بنده ادعا کرده‌ام که خدای متعال در مقام حذف بعضی نسبتها خلاصه‌گویی می‌نماید، تا بخواهد سوال ۴۳ طرح شود؟!

در سوال ۴۴، فرموده‌اند «مقصود از «اگر بر فرض» چیست؟». مقصود آن است که قرآن خودش نیز تا حدّی میزان حجاب را بیان نموده، و اگر کسی روایات را هم نمی‌دید، باز هم می‌توانست تنها از قرآن شریف، تا حد زیادی، تکلیفش را بفهمد، مثلاً از «خُمْر» فهمیده می‌شود که موهای سر را باید بپوشاند، و از «وجوب ضرب خمر بر جیوب» فهمیده می‌شود که چهره مجاز است، اما باید با باقی خمارش گریبانش را بپوشاند و پایین‌تر از آن، تا پا، به طریق اولی لازم است پوشیده شود، و انتهای آیه که می‌فرماید «ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن»، پنهان کردن خلخال و لباسی بلند برای پوشاندن آن را می‌فهماند. علاوه بر معنایی که از آیه «جلباب» درک می‌شود. پس تنها قسمتی که به نظر مجهول می‌آید میزان ابدای زینت در دست است.

در سوال ۴۷، در مورد اصطلاح محرم و غیر محرم پرسیدند. پاسخ: تمام مصادیق تعریف مورد نظر در مجمع البحرین با آیه ۳۱ نور و ۵۵ احزاب تطبیق نمی‌کند، و اشکالی ندارد که تعریف دیگری غیر از تعریف مجمع البحرین از «محرم و نامحرم» در بحث حجاب مطرح شود، یا آنکه همان تعریف به کار رفته و بعضی مصادیقش با آیه ۳۱ نور تخصیص بخورد؛ به هر حال ما در فهم آیه ۳۱ نور، به علت استغنائی کلام الله از غیرش، از این تعریف مستغنی هستیم.

در سوال ۴۸، سعی گشته احتمال مطرح شده با ذکر مواردی به چالش کشیده شود، که این سعی بی حاصل است زیرا تفاوت حالات روحی انسان در نسبت‌های مختلف باقی است. و این بالفطره قابل درک می‌باشد، حالات انسان نسبت به مادرش کاملاً متفاوت است با پدرش یا برادر یا خواهر یا فرزندش، و این اختلاف فقط به دلیل اختلاف سن نیست هرچند اختلاف سن نیز بی‌تأثیر نمی‌باشد. بنابراین احتمال بر جای خود باقی، و عدم التزام به آیه مردود است.

سوال ۵۲، ۵۱، و بسیاری از سوالات ایشان با این مثال پاسخ داده می‌شود:

شخصی مدعی می‌شود: «خوک تنها به سبب وجود کرم‌هایی درونش حرام شده است و اگر این کرم‌ها را به شکلی بزداییم، گوشت خوک حلال می‌شود». در پاسخ به او گفته می‌شود: «احتمال دارد خصوصیت دیگری مانند «تأثیر خاصی در اخلاق انسان» یا چیزی که شما هنوز آن را کشف نکرده‌اید، در خوک باشد؛ بنابراین نمی‌توانید حکم به حلیت آن بدهید». این جواب کافی و صحیح می‌باشد. لذا در اینجا لازم نیست وجود علت‌های دیگر برای حرمت خوک را اثبات کرد، بلکه تنها وجود این احتمال عقلایی، بطلان سخن مدعی است. و بلکه برعکس؛ شخص مدعی، باید انحصار علت حرمت خوک در کرم را اثبات نماید. و تطبیق مثال فوق با بحث ما در جدول ذیل نمایش داده شده است:

موارد تناسب	خوک	ابداء زینت
حکم	حرمت خوک	حرمت ابداء زینت جز برای موارد مشخص شده
آیه	مائده، ۳	نور، ۳۱
علت	پلیدی	زمینه قابل توجه تحریک شهوت
نصوص مفهم علت	«إنه رجس»	«لا یرجون نکاحاً»، «لم یظهروا علی عورات النساء»، «غیر اولی الاربة»
علت ذکر در قرآن	مردم مصادیق «رجس و پلیدی» را به طور کامل نمی‌شناسند، پس خوک به عنوان مصداقی از رجس در قرآن ذکر شده.	مردم مصادیق «زمینه مهم تحریک شهوت» را به طور کامل نمی‌دانند، پس موارد حرمت ابداء زینت در قرآن تبیین شده
ادعا	علت منحصره حرمت خوک وجود کرم در آن است	علت منحصره حرمت ابداء زینت حلیت ازدواج (بالفعل و بالقوه) یا دوری نسبت فامیلی است
نتیجه ادعا (مردود)	با زایل کردن کرم، خوک حلال می‌شود	در موارد حرمت دائمی ازدواج و نسبت‌های نزدیک فامیلی ابداء زینت جایز می‌شود
رد مدعا	ممکن است علل دیگری مانند تأثیرات روحی روانی یا بیماری‌هایی که هنوز کشف نشده در کار باشد	ممکن است علل دیگری مانند زیادی سن، ترس، وصف برای دیگران، تفاوت حالات روحی خاص انسان در هر یک از نسبت‌ها، یا به قول راوندی در فقه القرآن: «داشتن فرزندی که نامحرمند» وجود داشته باشد
نتیجه	حکم قرآن در حرمت خوک ثابت و باقی است	حکم قرآن در حرمت ابداء زینت جز برای موارد شمرده شده در آیه نور، ثابت و باقی است

در طول متن، متأسفانه مشاهده می‌کنیم که نویسندگان «متن - سؤال»، در بسیاری موارد یا اشتباه می‌فهمند یا خود را به اشتباه فهمیدن می‌زنند. من جمله سوال ۵۳، که بعد از آن هم در سؤال ۵۵ مطلب واضح را به مبهم تبدیل نموده و با بی‌احترامی نوشته‌های خودشان را ادامه می‌دهند، بنده از پاسخ دادن به مثل این موارد خودداری می‌کنم، حسبی الله و نعم الوکیل.

در سوال ۶۱، فرموده‌اند: «بین آن که می‌شود اختلاف مراتب داشتن موارد داخل حصر را از قرآن فهمید و این که «اگر حدی قرار بدهیم آن را از آیه ۳۱ نور نفهمیده‌ایم» تناقض وجود دارد.»

در حالی که به هیچ وجه تناقضی نیست، چرا که اولی ناظر به وجود مراتب و دومی ناظر به تعیین مراتب به شخصه است. مثلاً کسی می‌گوید «از قرآن می‌توان وجوب نماز را فهمید ولی چگونگی آن را نمی‌توان»، آیا بین این دو بیان تناقضی وجود دارد؟!

در سوال ۶۴، سعی کرده‌اند با بیان این که «آبائک» شامل اسماعیل شده، آن را دارای معنای عمو بدانند. بزرگواران! این ادعای خودتان را باید اثبات نمایید، مثلاً جناب راغب اصفهانی که آیت الله صادقی رحمته نسبت به لغتنامه ایشان ارادت خاصی داشتند می‌فرمایند: «و یسمی العم مع الأب أبوین، و كذلك الأم مع الأب، و كذلك الجد مع الأب، قال تعالى في قصة يعقوب: «ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي؟ قَالُوا: نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا» (البقرة، ۱۳۳)، و إسماعیل لم یکن من آبائهم و إنما کان عمهم». به عمو و پدر با هم ابوین نامیده می‌شود ... اسماعیل از آباء فرزندان یعقوب نبود، بلکه عمویشان بود».

دقت کنید که جناب راغب تنها عمو را خارج از معنای حقیقی آباء می‌داند نه پدر بزرگ را، و الا می‌فرمود: «و اسماعیل و ابراهیم لم یكونا من آبائهم و انما كانا جدًا و عمًا لهم».

بنابراین همانطور که - بر اساس تغلیب - به پدر و مادر با هم ابوین گفته می‌شود و این دلیل نمی‌شود که مادر به تنهایی اب باشد، از ابوین گفتن به عمو و پدر با هم نتیجه نمی‌شود که عمو نیز اب است.

در مورد آزر هم استدلالتان اشتباه است، زیرا اب در آن مورد به عنوان مربی استعمال شده است، شما که خود را پیرو مطلق اجتهادات آیت الله صادقی رحمته می‌دانید و برای خودتان حق اظهار نظر فراتر از آن را قائل نیستید باید به این مطلب صحیح ایشان مقید بشوید، زیرا ایشان می‌فرماید: وَ اذکر «إِذ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزْر» و هو برغمه أبا في التربية منذ ولادة حيث فقد والده تارخ (البلاغ ص ۱۳۷) یعنی آزر پدر تربیتی ابراهیم از کودکی اش بود.

پاسخ به سوالات ۶۵ و ۶۷، نیز قبلاً داده شده ولی شاید لازم به تأکید باشد که اگر عمو را اب بدانید باید بر اساس آیه ۲۲ نساء به حرمت نکاح «ما نکح» ایشان نیز معتقد شوید، یعنی با همسر عمومی خود بعد از نکاح حق ازدواج ندارید. علاوه بر این باید ملتزم شوید که در آیه ۳۱ نور، عبارت «آباء بعلولتهن» شامل عموهای شوهر نیز گشته و ابداء زینت برای آنها نیز جایز است چرا که طبق کلام خودتان: «اگر «اب» در آیات قرآن قرینه‌ای نداشته باشد - مانند (آبَائِهِنَّ) در آیه ۳۱ سوره مبارکه نور که قرینه‌ای ندارد - شامل هر سه نفر (پدر، پدر بزرگ و عمو) می‌شود». (البته این جواب نقضی بود، امیدواریم اگر سری سوالات بعدی قرار است فرستاده شود، نفرمایید: «از متن شما برمی‌آید که شما معتقد به حرمت ابدی نکاح «زن عمو» هستید، تنها با بله و خیر پاسخ بدهید: آیا شما معتقد به حرمت ابدی نکاح زن عمو هستید؟»)

پاسخ سوال ۶۹، دلیل این که چرا در آیات به جای عمو از اب استفاده شده را مرجع بزرگوارتان به درستی بیان کرده‌اند و نیازی نیست از غیر بپرسید و چون ظاهراً از نظر خودتان اجتهاداتان حرام و فسق و افتراء و... است لذا حق ندارید اجتهادی خودی یا غیری کنید: «و إنما عبر عن عمه في ثمانية موارد بـ «أبيه» تأشيراً إلى المحتد القمة التوحيدية لإبراهيم حيث تربي في جو الشرك و بيت الإشراك و تحت الولاية التربوية لأزر الذي كان مكان والده، و لم يتأثر بوصمة الشرك».

واقعا جای تعجب است از اجتهادات شما که خلاف نص مرجعتان است، ایشان اعمام را داخل در آباء نمی‌دانند، آیا شما که سعی دارید با کلامتان، آن را داخل در آباء بنمایید تفسیر به رأی نموده، ولی بنده که آن را خارج از دلالت موارد برشمرده در آیه می‌دانم تفسیر به رأی نموده‌ام؟! «ما لکم کیف تحکمون»؟

شما که به دنبال اثبات یا ردّ عدالت دیگران هستید، فکری به حال خودتان بنمایید با این تناقض فکری و مبنایی‌تان! «إلی الله المشتکی».

ترجمه عبارت آیت الله صادقی رحمته: «در مورد عموی ابراهیم علیه السلام «تنها» به این دلیل در ۸ مورد به جای عمو لفظ اب را آورد تا به اوج توحید ابراهیم علیه السلام اشاره نماید چرا که در جوّ و خانه شرک و تحت ولایت تربیتی آزر که جای پدرش بود رشد یافت ولی از پلیدی شرک تأثیر نپذیرفت».

در مورد سوال ۷۱ و ۷۲ و ۷۶، باز هم به نظر مرجعتان بی‌توجهی نمودید: «فهو عمه دون والده، و لا جده من أمه لأنه ایضا والده»: «آزر عموی حضرت ابراهیم علیه السلام است نه والدش و نه جد مادری‌اش زیرا جد مادری نیز والد ابراهیم حساب می‌شود». (تفسیر شریف الفرقان). پس، از نظر مرجعتان، والد شامل پدر و اجداد می‌شود، اما مطمئناً عمو نمی‌شود. وقتی معنای حقیقی والد چنین شد، معنای حقیقی آب نیز شامل پدر و پدربزرگ خواهد بود - و نه عمو - چرا که: الأَبُّ: الوالد (مفردات راغب).

در عبارات قبل از سوال ۷۵، سخن از اشتیاق و نحوه استدلال مطرح شده است، عرضم این است که اشتیاق خاصی به دیدن پاسخ شما ندارم چرا که تصور نمی‌کنم در پاسخ شما مطلب حقی مؤثری در نتیجه باشد؛ آری برخی نقدهای شما تا کنون وارد و حق بوده، مانند سؤال ۳۷ و ۷۵ و لکن اینگونه اشکالات تأثیری در نتیجه بحث ندارد و از نوع سوالاتتان برای حقیر معلوم است که پاسخی ندارید. در بین ۱۰۰ و اندی سوال جدید که مطرح نمودید، عمده حرفهای مرتبط به اصل بحث فقط در مورد عمو بود که پیش بینی می‌شد و البته همانطور که ملاحظه می‌شود راه به جایی ندارد.

پاسخ سوال ۷۵، اشتباه لفظی نموده‌ام. مقصود دختر پسر و دختر دختر هر دو بود، و من تعجب می‌کنم، چرا در مورد کلمه «هنگان»^۲، سوال مطرح نمودید و مثلاً نفرمودید: «مقصود شما از هنگان چیست؟ ظاهراً شما معنای والایی را مد نظر دارید که ما از فهم آن عاجزیم، لطفاً کلمه هنگان را برای ما و خوانندگان توضیح دهید!».

در سوال ۷۸، مثالی میزنم و آن را با بحث تطبیق میدهم، فرض کنید در یک کلاسی که ۲۰ شاگرد نشسته‌اند، ناظم بگوید همه شاگردان ساکت باشند، و سپس به معلم بگوید اشکالی ندارد حسن با شما سخن بگوید، آیا این کلام ناظم نسبت به محمد که خارج از کلاس است نفی یا اثباتی دارد؟ آیا از این دو عبارت ناظم فهمیده می‌شود که محمد باید ساکت باشد یا سخن بگوید؟ تطبیق مثال با آیه در جدول ذیل مشخص می‌شود:

۲. اشتباه تایپی به جای «هنگام» بوده.

موارد تطبیق	در مثال	در آیات ۵۳ تا ۵۵ احزاب	در آیه ۳۱ نور
حکم	وجوب سکوت	در صورت درخواست متاع باید از پشت پرده باشد	حرمت ابدای زینت در مقابل غیر موارد مذکور در آیه ۳۱ نور
مخاطب	افراد داخل کلاس	مومنین بالغ و زنده در آن زمان (غیر پیامبر ﷺ)	زنان مومن (مومنات) بالغ
استثناءات	حسن	موارد شمرده شده در آیه ۵۵ احزاب	زنان پیری که امیدی به نکاح ندارند؛ در آیه ۶۰ نور
افرادی که باید دستور را انجام دهند	همه شاگردان حاضر در کلاس به غیر از حسن	همه مومنین بالغ و زنده در آن زمان (غیر پیامبر ﷺ) غیر از موارد مذکور در آیه ۵۵	زنان مومن بالغ، غیر از زنان پیری که در آیه ۶۰ نور استثناء شده‌اند
افراد خارج از خطاب	محمد	خود پیامبر، طفل نابالغ، آیندگان و مردگان	زنان نابالغ، کافران و مردان
لازمه حکم	معلم از بین شاگردان کلاس تنها با حسن سخن می‌گوید	زنان پیامبر ﷺ از بین مومنین بالغ و زنده زمان خود تنها با موارد شمرده شده در آیه ۵۵ احزاب می‌توانند بدون رعایت حریمها (مثل پرده) ارتباط برقرار کنند	تنها مومنانی که در آیه ۳۱ نور ذکر شده‌اند حق دارند با زنان مومن بالغ (غیر پیران) بدون رعایت حریمها (مثل حجاب) ارتباط برقرار کنند.

در سوال ۸۰، به اشتباه فکر کرده‌اید که استدلال به «الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء» را برای حسنین علیهما السلام آورده‌ام، ذکر حسنین به همراه استدلالش برای ذکر نشدن ابناء بعولتهن است. چرا که از نظر حقیر نوه نیز مندرج در تحت ابناء می‌باشد.

عرض کردم که آیه ۵۵ احزاب دقیقاً با ترتیب ۳۱ نور ذکر گردیده و فقط بعضی موارد به دلائلی که در مکاتبات پیشین ذکر شد («کریمه‌ی لَأُنذِرْکُمْ به و من بلغ» نشان می‌دهد که بالغین مخاطبین قرآن هستند) و جدول آن در سوال ۷۸ رسم گردیده، حذف شده‌اند؛ در این که عیناً همان ترتیب، تکرار می‌شود برای اهلش نشانه‌هایی وجود دارد، به همین جهت، در جدول ذیل تطبیق آیه ۵۵ احزاب با ۳۱ نور نمایش می‌شود:

ترتیب	موارد	۳۱ نور	۵۵ احزاب	توضیحات
۱	شوهر	بعولتهن	-	چرا که پیامبر ﷺ خارج از خطاب بوده است
۲	پدر و پدر بزرگ	آبائهنّ	آبائهن	
۳	پدر و پدر بزرگ شوهر	آباء بعولتهن	-	پدر و پدر بزرگ پیامبر ﷺ زنده نبودند و خارج از خطاب بودند
۴	پسران و نوه‌های مذکر	ابناءهن	ابناءهن	
۵	پسران و نوه‌های مذکر شوهر	ابناء بعولتهن	-	پیامبر ﷺ پسری نداشت، نوه‌هایشان (حسنین علیهما السلام) نیز نابالغ و خارج از خطاب بودند
۶	برادران تنی و ناتنی	اخوانهن	اخوانهن	
۷	پسران و نوه‌های مذکر برادران تنی و ناتنی	بنی اخوانهن	ابناء اخوانهن	
۸	پسران و نوه‌های مذکر خواهرانی تنی و ناتنی	بنی اخواتهن	ابناء اخواتهن	
۹	زنان مسلمان	نسائهن	نسائهن	
۱۰	بردگان و کنیزان	ما ملکت ایمانهن	ما ملکت ایمانهن	
۱۱	مردان تابعی که نیاز جنسی ندارند	التابعین غیر اولی الاربة من الرجال	-	یا سختگیری ویژه زنان پیامبر است و یا نسخ شده و یا تابعین سفیهان و ... هستند و نابالغ و خارج از خطاب
۱۲	بچه‌هایی که هنوز بر عورات زنان سیطره نیافته‌اند	الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء	-	نابالغ و خارج از خطاب بودند

در سؤال ۸۵، فرموده‌اید: «با توجه به اینکه بنابر تحقیق، سوره احزاب قبل از سوره نور نازل شده، چگونه باید فهمید که نابالغان، مخاطب آیه ۵۳ سوره احزاب نیستند؟ زیرا آیه (یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرّاتٍ من قبل صلاة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلاة العشاء ثلاث عوراتٍ

لَكُمْ ...» «سورة نور، آیه ۵۸» به جهت اینکه می‌فرماید: (الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ)، انسان گمان می‌کند که شاید در آیه ۵۳ سورة احزاب هم نابالغان مورد خطاب باشند؛ و به قرینه عدم ذکر (الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) در آیه ۵۵ سورة احزاب، این گمان تقویت می‌شود. (خواهشمند است برای رفع این شبهه، حکمت عدم ذکر (الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) در آیه ۵۵ سوره احزاب را بیان نمایید.)».

پاسخ: در آیه ۵۸ سوره نور فرموده است «يا أيها الذين لم يبلغوا الحلم، استأذنوا...» مخاطب در این آیه نیز بالغان مومنین هستند. به همین دلیل آیت الله صادقی رحمته الله در البلاغ می‌فرماید: «يا أيها الذين آمنوا ليستأذنكم أن تأمروهم بالاستئذان فيأتمروا» یعنی شما (بالغان مومن) باید به آنها امر کنید.

در سوال ۸۶، نیز مطلب واضح است. باز برای این که مخاطب گمان نکند بنده متناقض سخن گفته‌ام عرض می‌نمایم که فرض کنید در یک کلاسی معلم بگوید: «همه ساکت و تنها علی سخن بگوید» آیا اگر حسین خارج از کلاس باشد، این عبارت در مورد او نفی یا اثباتی دارد؟! (خیر). در اینجا که خطاب به بالغین است و اطفال خارجند، طبعا آیه نفی یا اثباتی در این مورد ندارد که زنان پیامبر صلوات الله علیهم در مقابل آن اطفال چه وظیفه‌ای دارند.

پاسخ به سوالات ۹۲ تا ۹۴، پاسخی به تناقضی است که پیش از این در سوالاتتان مطرح کردید: درست است که آیه ۳۱ نور نسبت به «نام بردن» از «عمو، دایی و داماد» ساکت می‌باشد، اما نسبت به «حکم» آنها ساکت نیست، بلکه نسبت به حکم آنها نص است. مثال کلاس در سوال ۸۶ را در نظر بیاورید؛ در آن مثال در عبارت معلّم نسبت به حسین نامی برده نشده و حکمی نیز برای او مشخص نگردیده. اما فرض کنید در همان مثال محمد در کلاس نشسته باشد. هر چند نام او برده نشده، اما حکم و وظیفه او مشخص گردیده و ایشان موظف است ساکت باشد. اینجا می‌توان گفت عبارت معلّم، نسبت به نام بردن از محمد ساکت و نسبت به حکم و وظیفه او نص است. اما در مورد علی، هم نامش برده شده و هم حکمش مشخص گردیده. آیه ۳۱ نور تمام انسانها را مد نظر دارد، و نسبت به مورچه، چه از نظر نام بردن و چه از نظر حکم، ساکت است، نسبت به عمو، فقط از جهت نام بردن، ساکت است اما از جهت حکم، ساکت نیست و حکم آن، حرمت ابدای زینت غیر ظاهری است، و در مورد شوهر، نه از جهت نام بردن ساکت است و نه از نظر حکم؛ و حکمش جواز ابدای زینت غیر ظاهری می‌باشد.

سوالات ۹۵ و ۹۶، بر اساس اشتباه لفظی حقیر شکل گرفته، زینت غیر ظاهری مقصود بود نه زینت ظاهری. (البته ایشان باید از باقی مطالبی که حقیر نوشتم این را می‌فهمیدند ولی متأسفانه ...!! اگر امثال این سوالات تعنتی نیست پس چیست؟!)

پاسخ به سوال ۱۰۴ و ۱۰۵: معنای حرمت نکاح در آنها مشترک است، این که شخص بعدا می‌تواند با این آقا ازدواج نماید، در معنای حرمت نکاح تغییری ایجاد نمی‌کند. نکاح حرام است، در تمام ابعادش، خواه ازدواج باشد و خواه نزدیکی و خواه باقی توابع خاص به ازدواج.

در سؤال ۱۰۷، فرموده‌اید: «شما چگونه اثبات می‌کنید که ابداء زینت در آیه ۳۱ سوره نور اخف از لمس (اعم از مصافحه و معانقه) است؟» پاسخ: نیاز به اثبات ندارد، وضوح آن از نظر بنده مثل وضوح اخف بودن «اف گفتن» نسبت به «زدن» در مواجهه با پدر و مادر است. البته شاید پدر و مادری پیدا بشوند که بگویند از نظر من اف گفتن بچه به من از زدن بدتر است.

پاسخ ۱۰۸، مقصود اثبات جواز مصافحه مادر با پسرش، توسط آیه ۳۱ نور نبود، بلکه همین که منع آیه ۳۱ نور، شاملش نمی‌شود، اگر دلیل دیگری بر منع نباشد جوازش اثبات می‌شود.

بعد از سؤال ۱۱۹، در سوالاتی که راجع به عبارت «خدای متعال ندیده» صحبت شده، اگر خدای متعال چیزی را نبیند یعنی آن چیز وجود ندارد.

در سؤال ۱۲۲، در عبارت «شاید... همانقدر تحریک شهوت بکند که نزد عمویش...» نیز، مقدار تحریک می‌تواند از صفر تا ۱۰۰ وجود داشته باشد، بنابراین ممکن است این مقدار، هم با حجاب نزد عمو، و هم بدون حجاب نزد برادرزاده، صفر باشد که برای هر دو برابر می‌شود، و همینطور این مقدار برای سایر مقادیر نیز می‌تواند برابر باشد؛ پس عبارت درست است. و از طرفی نسبت به اشخاص و پوشش‌ها و... این میزان تحریک متفاوت است.

در سؤال ۱۲۵، باید بزرگواران دقت بیشتری کرده و متوجه این مطلب ساده و واضح باشند که تفاوت بسیاری هست بین «قصد تحریک شهوت» و «زمینه تحریک شهوت».

در سوال ۱۲۹، ادعا شده تناقضی بین سخنان بنده در مورد آیه ۲۲ تا ۲۴ سوره نساء وجود دارد. پاسخ آن که این آیات در حال بیان حکم حرمت نکاح است که گاهی موضوعش عناوین ثابت است (مانند مادر) و گاهی عناوین قابل زوال (مانند مادرزن). تا وقتی عنوان ثابت باشد، حکم نیز بر آن موضوع بار می‌شود، بنابراین در مورد عناوین ثابت جای بحثی نیست، اما در مورد عناوین قابل زوال باید بحث نمود که «آیا با زوال عنوان، حکم باقی می‌ماند یا خیر؟». که مفصل آن در مکاتبات پیشین بیان شد و لازم به تکرار نیست.

پاسخ به سوال ۱۳۶: ما از عطف چنین استفاده‌ای نکردیم تا شما بخواهید از آن نتیجه‌ای بگیرید و به ما بازگردانید. عدم جواز مصافحه با غیر را هم از آیه ۳۱ نور استفاده کردیم، چرا که مصافحه از دید ما اخف از ابدای زینت است.

در تذکر ۲، نوشتند «چنانچه هر یک از پرسشهای ارسالی بی پاسخ بماند، دیگر جایی برای تعهد بنده برای جمع بندی بحث باقی نخواهد ماند».

پاسخ آن که از دید ما، اگر شما جمع بندی ننمایید اتفاق خاصی نخواهد افتاد، از همین ۱۱۶ سوالی که در حدود ۵۰ صفحه مرقوم فرمودید معلوم شد سمت و سوی پاسخهای شما به کدام جهت است.

در آخر، خطاب به کسانی که از مقاله حقیر به حرمت ابدای زینت زن در مقابل «عمو، دایی و داماد» پی بردند فرمودید: «شما چگونه با خواندن این مقاله مضطرب النظم، کثیر الأخطاء، مشوش العبارات و پاسخ‌های پُر از ابهام، به چنین علم و یقینی رسیده‌اید؟!».

پاسخ به شما آن که: آیت الله مکارم و حجت الاسلام گرجیان در تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۹۲ اظهاراتشان در واکنش به فتوای «آب نوشیدن روزه‌دار» مطرح می‌شود، شما پاسخی را در عرض عروزی تنظیم نموده و در نهایت ۴ مرداد ۱۳۹۲ - و تنها پس از ۱۱ روز - در سایت البلاغ در اختیار عموم قرار می‌گیرد. جالبتر آن که در ۱ مهر ۹۲ یعنی در کمتر از ۳ ماه، از پاسخ ندادن و سکوت ایشان نتیجه گرفتید که حتما پاسخی نداشتند که ندادند، و آن را به عنوان پی‌نوشت در سایت البلاغ قرار دادید. نه منتظر شدید ۱۵۰ سوال برای شما ارسال نمایند و سپس پاسخ بدهند و نه گفتید شاید ایشان مشغله کاری دارند و نمی‌توانند پاسخ بدهند، یا آن که دوست ندارند برادر ایمانی‌شان مفتضح گردد! (جدای از آن که خودتان نیز پاسخ دادنتان را به سوالاتی از ایشان منوط نمودید)

مسئله وجوب حجاب در مقابل «عمو، دایی و داماد» در سال ۸۷-۸۸ مطرح می‌شود، جناب آقای نورانی که نمی‌تواند جوابی بدهد، با شما مطرح می‌نماید، شما می‌فرمایید، وجود شوهر نیز مؤید کلام اوست، خود آیت الله صادقی نیز جواب قانع‌کننده‌ای نه در کتبشان هست و نه وقتی شفاهی از ایشان سوال کردم، پاسخی صحیح و قانع‌کننده دریافت نمودم، پس از وفاتشان هم که دوستان با اصرار از شما می‌خواهند: «یا بپذیرید صحت مطلب را یا پاسخ بدهید»، تحت فشارهای وارده، به طرح کردن سوال متوسل می‌شوید، تا کما کان از پاسخ دادن به اصل استدلال طفره بروید. چه انتظاری از پیروان راه قرآن دارید؟! منتظر بمانند جناب آقای چراتیان و دوستش پاسخی را که ۸ سال نداده‌اند، در ۱۰ سال آینده بدهند؟! از طرفی شاید پیروان راه قرآن نیز مانند بنده علم غیب داشته باشند، و بدانند سوالاتی از قبیل «معنای تحت اللفظی و فقهی «أم ولد» را بیان نمایید!» هیچ ربطی به دلالت آیه ۳۱ در مورد حرمت ابدای زینت در مقابل «عمو، دایی و داماد» ندارد، و باز هم شاید متوجه بشوند که خطاهایی که شما به آن اشاره می‌کنید، که مثلاً «این لفظ اینگونه گفته نشود یا چرا آیه ۵۵ گفته شد نه ۵۳ و ...» اینها خطاهایی نیست که محتوای اصلی مقاله را مورد خدشه قرار بدهد. ضمن آن که به شما توصیه می‌کنیم به دوستان جناب آقای نورانی بگویید قبل از آن که در مقاله و پاسخهای حقیر به دنبال اشکالات ادبی و فنی بگردند تا ما را به خیالشان ضربه فنی نمایند، در پاسخ شما به آیت الله مکارم و حجت الاسلام گرجیان، جستجو نمایند؛ چرا که وظیفه نصیحت دوستان نسبت به دوست نزدیکتر سنگینتر خواهد بود.

در نهایت، با توجه به اینکه ما سعی نمودیم تمام مواردی که می‌توانست به بحث اصلی مرتبط باشد را مطرح کرده و پاسخ دهیم؛ با این حال اگر عزیزانی که تا به اینجا پیگیر بحث بوده‌اند، احساس کردند موردی هست که با موضوع قرآنی آن ارتباط دارد و ما به آن نپرداخته‌ایم، لطفاً از طریق سایت رسولان، سوالاتشان را همراه با ذکر ارتباط آن با موضوع اصلی - یعنی «حرمت ابداء زینت نزد عمو، دایی و داماد» - بیان نمایند تا در صورت لزوم پاسخ را دریافت کنند.

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

مهدی عباس زاده

۱۴ / ۳ / ۱۳۹۷

نوزدهم، ماه مبارک رمضان ۱۴۳۹